

cm 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16  
 INCH 1 2 3 4 5 6

خطی «فهرست شده»  
 ۱۰۴۲۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه الملوک خیمه البرکات


سید جمال الدین سید حسن

مؤلف

موضوع

شماره قفسه ۳۸۷۳

شماره ۱۰۴۲۴



شماره ثبت کتاب

۴۱۷۱۷

۲۷۹۱۱

۱۰۴۲۴

بازدید شد  
 ۱۳۸۴

بازرسی شد  
 ۲۶ - ۲۷



۵۴



کتاب ۲

ولکن

چون

از

از

از

از

از

از

از

از

از

از

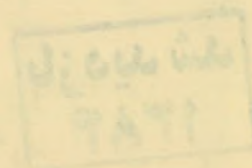
بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نسخه‌های موجود در این کتابخانه

قطع ۱۱/۵ x ۱۲

۳۱۷۳  
۲

۶۷۱۶  
۷



cm1

2

3

4

5

6

7

8

9

10

11

12

13

14

15

16

17

18

19

20

21

22

23

32

INCH 1

2

16

3

4

5

6

7

8

9



هذه

نخبة السلوك في السيرة

والسلوك من موقوفات فريد  
عصره وعلاقته وهره السيرة الكامل في  
الحكمة النظرية والعلمية صاغت النفس  
الملكوتية المطلع على السيرة المنوم  
مولانا الملقب ببحر العلوم

فلسفة

بسم الله الرحمن الرحيم

أمكنوا في السنت نارا لعل ابلكم منها نجوا وحذرو  
من النار لعلكم يصطلون بطون عده از سید سرو  
نار رسول مروب که من اخلص الله اربعين صفا  
ظهرت بتابع الحكمة من قلبه على لسانه عبادت خد  
اگر چه مختلف وارد شده معانی مختصر است خود لعیان  
ادیم و بیجان و سید اجم که این مرجه شرقیه از مرخل عدد را صاحب

نور

خاص و ناشیری است محمدی در ظهور سید در و تمام مکات  
در طری منزل و قطع مراحل و منازل راه اگر چه بسیار است و لکن  
در هر سفر مرجه موفد است و مراحل اگر چه بی شمار باشد چون  
بین مرحله دخل شدی انام عالمی است تخم طریقت آدم  
الوالبشر سید قدرت الهیه در هر صرح انام هست  
و ختم طینة آدم بیدی اربعین صباحا و در علم از  
عوالم سبعه آدمی را طی کرد و بر دوشی چهل سال حبس آدم  
در میان مکه و مدینه فشهد و در ان رحمت الهی بران  
می بارید تا درین عدد قابل نطق روح کبری شد و معیت  
مکرمین عمران در اربعین لیده تمام شد و قوم او بعد از اربعین  
سنة از بیته خلعت شدند خاتم الانبیا محمد ص را بعد از  
چهل سال که کبر سن تمام نموده خفت نزوت یوش نیت  
زنان مسافرت عالم دنیا و غایت ظهور سید در و بیاید



۳۰  
 گفتند درین عالم در چهر سال است پنجاه وار است که عذر است  
 در چهر سال بفرستند و هر کس که بپذیرد و از بدو دخول  
 او درین عالم در غنوت است تا تری سال و ده سال هم بدین او  
 درین عالم نیست چون چهر سال تمام شد سفر عالم طریقت  
 تمام است و آینه ای است از عالم لغت است و هر روز در سال  
 خبر در آن بار سفر لغت میبندد و ازین عالم رحلت میکند  
 قوه او سال بال در کاهیدن است و نور بصیرت و سمع و بوی  
 قوا را در آن در انحطاط و بدن در ذلول چه مدت سفر و قوا  
 او درین عالم در چهر سال تمام شد و ازین است که در آن  
 من بلغ اربعین و لم یأخذ العضا فذ عصى عجمی  
 علامه سفر است و من فرار بر شستن عضا مندی و من چون  
 چهر سال تمام شد بهنگام سفر است و تا و بر عضا مهتا  
 شدن از برای سفر لغت است و جمع کردن خود را از برای رحلت

فصل دینیت  
 از قریب است  
 و در غیر لغات

من الخطا  
 در آن  
 از آن  
 با عیال

و هر که عضا بر داشت از قریب لغت است و همچنین مدت که چهر سال  
 درین سن است همچنین مرتبه است با تفاوت و ازین است  
 که در چهر سال و ازین است که در چهر سال سفید شد نشان  
 روی او را میسکند و میگوید باب حاجت وجه لا یفیل ابدا  
 و میگوید نام تو در صحیفه جنه من ثبت شد و آنچه در خیار دارد  
 شده که هر که کور را تا چهر قدم کشد و راه ناهب نیست او را  
 واجب بود مراد از ظاهرا آن کور است و تا و بر کور لغت  
 پیش از آن تمام شدن چهر قدم از مرتبه سفید لغت  
 داخل شده اگر چه قریب تر شد پس اگر کفر باز  
 بحالت لغت خود کند چنان که چهر مرتبه با تمام  
 چهر سال پس این چهر مرتبه است و همچنین در  
 ولادت است که از چهر جنه خانه هر کس تا چهر خانه است  
 چون این لغت تمام شد گویا از عالم هم جدا گشته و تا و بر



ان در نهایت و جوار از جهات قوا اربع است که عقلیه و  
و هیمنیه و شهوتیه و غفیه و هر که به هر حده در هر از قوا دیگر  
نشده از عالم او خارج نشود و باید که جوار دانه از قوا  
و هیمنیه در قوه عقلیه ملکیه است زبان حل با یکدیگر  
بن منزل در وقت حالت که اجازتنا انما عیالنا  
و کل غریب للغریب یغیب و اکثریم و در قوا شرطیه  
و سببیه و هیمنیه است بگرید این دانه با یکدیگر  
اجازتنا انما الخلوب کثیره و اقلی مضمون افام عسب  
و باید که غایت از این در هر فعلیت و بروز استعداد  
و قوه و جوار ملکیه در هر است مخرج به در نهایت و جوار  
و مجرب از این باطن و ابرار و از این است که در هر است غایت  
جهول آثار خلوص را که منبع عن علم است معرفت  
درین مرحله خبر دهم اند و است نیست که هر یک بخش

که بقیه است این منازل چهار گانه را طریقت که بعد از آنکه  
خلوص را آورد سوره چشمه معرفت از این غایت جوشیده آغاز  
کند و این منازل چهار گانه در عالم خلوص و در هر واقع و موصوفه  
منتهای این منازل در هر است فوق عالم ملاحظه و این عالم  
ایست عند ربی لطیفی و سیفی است چه در این است  
و علوم غفیه غیر مناسیه است و از این است که در هر است مخرج  
صاف است فایم الکسب صاع که عالم این بشر و بیخ لغیر  
شهر چه غیر درین عالم منزه علوم تقه است در عالم غایت  
و ازین بهر در هر در هر لغیر بعلم ملوک پس ما که ازین  
منزل در وقت موصوفه منزل میرسد که بعد از آنکه  
خلوص شده اند از این موصوفه درین منازل که در هر است  
کند چه در هر اند و من اخلص لله اربعین صفا  
پس درین چهار منزل خلوص میرسد پس به



این منزل عالم خلوص است نه آنچه هر چه معرفت گزیده بود با  
 در این خولید تحصیل خلوص است نه آنچه از طرائف دنیا و آخرت  
 خلوص گردد پس در عالم این حدیث را تا حدیث است  
 از چند چیز اول معرفت در عالم مفسد که عالم ظهور  
 بنابر حکمت است چه تا کسی در عالم مفسد را نشود که کند  
 و این طلب از دیر بران غریزه هر چه در خلوص عالم  
 خلوص و معرفت آن ششم بهر منزل پیش از عالم  
 خلوص تا بعد از طرائف دنیا و آخرت در عالم خلوص گردد تا معرفت  
 که در این است بان بقوله مع علیه و آله ظهور است بنابر حکمت  
 من قلبه میبینیم که مفسد عالم جهان لبر است که  
 بانی از دنیا و آخرت معبود بخواند و ظهور بخواند حکمت که  
 عدم حقیقت است بانه است چه علوم غفیفه و  
 معرفت غفیه روزی ظهورش در است که از جانب

رب این باین میرسد و رزق لبر از برای حجاب است  
 بل احباب عند دتبعه بوزن و وادیدان عالم جامع است  
 کمال است غیر محصور که از آنچه محصور بخورد کامر بقدیر است  
 امکان بود به چه در است با حجاب لبر جمع غریزه  
 و در است و جمیع از عالم لبر است و هر گونه رفسد است  
 است کل شیء هالک الا وجهه و هر چیز را و هر است  
 که بود به ان موجد گیران میشود و بان باین ظهور تجلی  
 مستند پس وجه هر منظر است پس بر چیز بجهت منظر  
 صفات و اسما الهیه را باین و لول از جمله لوازم است که  
 از نفوس کامله را اگر چه و صمد است از علوم و معرفت میرسد لکن  
 رشح و قطره از عین الکلمه بر این مخرج گشته و بنوع حکمت  
 اثن مبدء جمیع فروضات و جمیع کمال است پس  
 از این جمله مرتب علیه ان عالم منظر الی الیه است



۹  
 که بوار و هلاک را بنص قرآن مجید در آن ملائمت  
 و از جمله آن مرتب لحاظ کلیه است بعد از شهادت و شهادت  
 لعالم الهیه چه حکمت عظم حقیر مترا از ثواب است  
 و چه در آن بدون لحاظ کلیه صبریت نه بنده و نتیجه این لحاظ  
 اطلاع بر غیر و مستغنی است و تصرف در موارد کائنات چه  
 محبط را غایت نیت بر محاط علیه صبریت با کسر حساب  
 و در هر کار حاضر مکرانچه اشتغال بند بر مانع گردد و حصول  
 ثوابت این مرتب بعد از ترک غیر برین باشد  
 و سایر درجات و فیوضات این عالم بجهت و بجهت  
 غیر نیست لکن عالم خلوص و خالص پس بر آن که خلوص  
 و اخلاص بر رؤفیم این اول خلوص دین و عفت  
 از برای خدا دویم خلوص خود از برای او و شاره  
 بآول است قوله سبحانه لعبد الله مخلصین له الدين

از اول

وای

و این قسم اول مبارک در حیات ایمان است و بر هر خصی آن نذر است  
 و عبادت بدون آن فاسد و بی از نفع است و مستقیم هم  
 است و بدویم اشاره است قوله سبحانه الا عباده الله  
 المخلصین چه خلوص را از برای خود در نیت و نمرده و در  
 خلوص را از برای این ثابت کرده و بنده را خلوص نیت  
 آن قرار داده و همچنین اشاره است به هم که خلوص  
 لله این نیز خود خلوص نذر لکن به نفع فاعل را برده میشود و  
 ثانی به نفع مفعول ادا میشود و این قسم از خلوص مرتب است  
 درین مرتبه اسلام و ایمان میرسد و مؤید فرعون است  
 و منظور با نظار الطاف ربانیه و مدح حقیر نیست  
 مگر صاحب این و ما را مسکد سالك این عالم با  
 نگردد و این او از خود برکت است و مستخلص نذر و  
 ما يؤمنون الا وهم مشركون و بنص



کتاب به در منصب اول از برابر حسب آن مرتبه ثبت است  
 اول آنکه از محاسبه شرفا و حضور در آن عرصه معاف و فارغ است  
 فانهم المحضون الاعداد الله المخلصين <sup>مربوب</sup> <sup>طایفه</sup>  
 عبور بر قیامت انفسیه حجاب خود را پس در ده لایه لیر حجاب  
 محاسبه دیگر ندارند دویم آنکه آنچه از سعادت و ثواب کسب  
 عطا میشود در تقابل عمر و کردار اوست گمراهی صنف از  
 که کرامت و لطافت با ایشان و در هر طور عمر و پادشاه  
 کردار است و ما ننجون الا ما كنتم نعلون الاعداد الله  
 المخلصين سیم دین مرتبه است عظیم و مغفرت کریم  
 و در آن اثره بقیات رفیع و مناصب منیع است و  
 ان آمنت کریشان را میرسد و مبتدیان را  
 شاکردن اهر با آنچه سرور در آن ذات تعجب است که  
 سبحان الله عما یصفون الاعداد الله المخلصين

یعنی این میتوانست شایسته را آنچه سرور را بگماحت بگذاشت  
 و صفات کربا را در داشتند و عاقبت مرتبه معلوم است و ثابت  
 منصب ممکن تا بنای حکمت ای خدای بر طینت زمین دل  
 ظاهر گردد منتهی این جرعه را نتواند حریف و باطلی مراد  
 حکمت را نکند و دیده در مملکت و حویب و لایه است  
 نیش به باین مرتبه نتواند رسید اگر تا کشور مکانها  
 در صورت دیده با در پادشاه عند الله نتواند گذشت  
 که لباس حیاتی به مرتبه است و در کف بر و درگاه  
 ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل  
 احياء عند ربهم يرزقون و رزق ایشان به رزق  
 معلوم است که در حق مخلصین فرموده اند اولئك  
 لهم رزق معلوم و قدر بسبب به شایسته  
 مرتبه است و این رزق متحد است و قرین کون عند الله



۱۳  
 که عبارت از اینست که حقیقت ولایت مصداق درخت است  
 انا و علی من شجرة واحدة و زرت تنفرع بر اینست و متولد  
 از آن بگذرد آن نور است و این شمع و آن مریست و این  
 و آن عبارت و این اثر چه و له بختاب اقبل است و بر  
 بختاب او بر معبر از قبر پس نبوت به ولایت صورت  
 نمیند و ولایت بیرون نبوت نبود و از زینست  
 که در حق منتهین وارد شد که لایق به و این ان بنظر  
 الی ربه الارداء الکبریا و خاتم الانبیاء صاعقه  
 علیه و آله فرموده رایت دلی عزوجل پس بینی و  
 بدنه حجاب الا من باقوت المیضا فی رفته  
 خضلا هر دو رایت حیات پیش نیست اگر  
 چه در جواب هم تفاوت باشد و درین است که این  
 عظیم که منتهین ثریف جوار سید المرسلین است و شرفه  
 دین

عبارت فوق عالم را که منتهین چه در صورت در جبر است  
 رایت الرب قال بینی و بدنه سبعون حجابا من نور  
 لودنوت واحدا لا حقیقت زینت در حق منتهین  
 بیان کند که عبارت از آن قاصد و افهام خلق غیر منتهین  
 قال رب العزة اولیائی تحت فانی لا یفهم غیر  
 همز للمعرف عوالمهم در خانه چنانچه در سفر و مدخل  
 بن عالم موقوف بقدرت سبیل است پس ای که سیر در  
 راه خدا گشته نشود و آخر عالم حدیث گفته نمرد و شسته  
 عبارت از قطع عده روح از بدن پس روح از روح  
 همچنانچه مرگت عبارت از نقطه آن و طمع عده  
 بر دو گونه است یک متین ظاهر و دیگر سبیل عین  
 در هر دو است و لکن در فقر فاش شود و فقر  
 در شایع حشر رحمت و ایمان مودت در هر دو



واحد است و زرد که آن عالم است و لکن بیا هر کس بر آن  
 معلوم و سخی و عجب و دیگر باین واسطه مرحوم و مثاب  
 انما الاعمال بالنیات چون قدری سبب به سبب ظاهر  
 مثالیست مثل از قدر سبب باطن بهجهای ذکر آن  
 پس ظاهر مراد از قدری سبب به هر جا که در مصحف اهر  
 ذکر شود قدر سبب ظاهر است و باطن آن قدر سبب  
 باطن است و باطن طهرش قدر سبب باطن باطن که  
 این جمله دیگر است که شریعت و این است که  
 مبدا هر دو قدر در کتاب کرم بهیبه و جابر و غیره  
 انفس و اخفاف و ثقلا و جاهدا و باموالکم و انفسکم  
 فی سبیل الله و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم  
 سبلنا و حمر بر سر فرورد و حمانی الجهاد الا  
 الی الاکبر اصغر مثال و نمونه اکبر است و هر جمله است

در برای هر دو ثابت است و همچنین قدر ظاهر و جاهد  
 مرتب و آن بر هجرت به الزول است ثم تعد و هجرت  
 بر ایمان و ایمان بر اسلام و تحقق آن بدون این مرتب  
 ممکن نه همچنین قدر سبب باطن مرتب بر جاهد اکبر  
 و آن بر هجرت به الزول صلی علیه و آله ثم تعد و آن بر ایمان  
 ایمان بر اسلام پس قدری هجرت منیع و دو مرتب مرتب  
 بدون طس این مراد عظیمه غیر متصور و حجه و زناد و منیر  
 الذین امنوا و هاجروا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم  
 اولئک اعظم درجه عند الله و اولئک هم الفائزون  
 بایشان هم رتبه بوجه منور و رضوان و خیات لهم فيها  
 نعم و مقام خالدين فيها ابدان الله عنده اجر عظیم در  
 هر جاهد و هر اسلام و قدر مرتبه است و عبادت است در علم  
 عبودیت شهرتین فامر میان مؤمن و منافق است



چه منافق است که تفاوت باشد میان سرت و  
 عذبت او پس برگاه خانه مرا و من به مغر آنچه زبان میگوید  
 او من باشد منافق خواهد بود و ششخشن دیگران لود  
 تا با او عذر است که آل بر به حقار بر ما یلفظ به شود  
 چه معضرتش این علم بود عذرست معبود و انبیا کبریا  
 به التماس و لایزال و نظیر ترک عبادت غیر وجه  
 و رخت کمر حاجت به التماس پس هر که دیگری  
 را شک کند منافق خواهد بود و انگاه بنده  
 بود و بهر خود باشد اقل است من اتخذ الله هوا  
 و کاه بنده نهیست به الم اعهد اليكم بانكم  
 ان لا تعبدوا الشيطان الله است که این است  
 انما ربکم بنیت که شیطانی را خلیف خود  
 چه چنین مذکور در میان بنو نوح که شنیده ایم

بر پیران اوست پس هرگاه متابعت شیطانی کند او را معبود  
 گرفته و گاه لب در دیگر که طمع مال و جاه و زان است و گاه  
 در جسم و دنیا و غیر اینها و هر که از غیر ضایع اینها را  
 متابعت کند آنها را معبود قرار دهد و همچنین هر که از  
 راه عذر یا خطای بسیار ترک ما جاء به التماس نماید  
 در زمره منافقین خواهد بود هم چنانکه در حدیث محمد بن  
 از امیر المؤمنین علیه السلام منقرت فاعنبروا مکران  
 الکافرين و المنافقين باعمالهم الخبیثه و چنین کسی اگر  
 بجهت و جوار نیاید و لکن نه بجهت الی التماس صلعم  
 و نه جهاد و نه سبیل و نه غیره من کلن هجره الی الله  
 و رسوله فھجره الیها و اما من کان منھما الی  
 اسرۃ نضیبھا او غنمۃ ناخذھا فھجره الیها حون نفسی  
 که جهاد منتهی شد جهاد اکبر است و درین مرتبه نیز منافقین



هستند چون بر سر چهار در محله اول که اسلام و ایمان  
 سرزند مگر بعضی مرتب و در جات که بان را رفته  
 نوازش پس قاصد بین موضع و منافق این مبادین  
 نیز ایمان است و شناختن این آثار و عدالت و آله بر  
 عدم از عانت و چون دانسته نوازش که ایمانی که در  
 هر چهار ابر واقع است است از ایمان واقع در  
 چهار اصغر است پس ملائت مقتضای شهادت  
 در مبادین این راه بیشتر ضرور و در کار است و باندک  
 خلف از مقتضای راجع به شخص و در هر یک منافق  
 و ازین جهت ساکنان راه خدا کسی که بقدر شهادت  
 از ظاهر شرعی تجاوز نماید ساکن غرض نمند بکار  
 و منافق میزند و از راه بابت آنچه نطق اسلام  
 پس مقتضای اسمع بن عبد الملک از الجبل

۱۸ ادب کرده که فال بر سر که از ادخسوع الجسد  
 علی خشوع القلب فهو عندنا نفاق بهیچیکه منافق  
 از مبادین چهار صفر که هستند که بجز این مع  
 الرتول است یا از خوف است او یا طمع و صدف نام  
 یا ظفر بر محبوب شده نه لاله و نه لاله و قطع و قطع دشمنان این  
 خور و ظاهر این در میان چهار و باطن در تخیل مشهور  
 یا دفع است از خور است همچنین منافق از مبادین  
 چهار ابر که هستند که مبادین نه از هر یک  
 قوة عافیه بر قول طبعیه و کسر سوت آنها و تخلص خود  
 از بار خدا در راه خدا باشد و همچنین منافقین صنف  
 اول مع لقا هر ملحق بشهادت و به بدن در فرشت  
 با رول و مقابل با کفایت بودند و نفاق این آثار و عدالت  
 و ایمان با جمال منافیه از برای حقیقت ایمان



۱۹ میشد با طهارت کفر چه بان اظهار در خیر و بد کفار  
 میشدند همچنین منافقین صنفی در ظاهر بسیار میکنند  
 راه خدا طلبش و با طراقت و تقوی صعدا میباشند اندر  
 کما هر خوش میباشند و زبانی طریف در بر میکنند ازین  
 میگیرند و ترک میگویند و میباشند و راه خدا میباشند  
 او را در و از کار حلیه و خفیه و طبعیه و ظیفه خود میکنند  
 کجاست سکه تکلم میزنند و سخنان فریبده درم  
 میبافند و اذرا اینهمه تعجبك احباهم  
 و لكن آثار و عدالت و افعال و اعمال ایشان  
 موافق مذهب و مطابق مؤمنین است و عدالت  
 ایشان عدم ملذذ است احکام ایمان است زین  
 از آنچه در مؤمنین از صنف اول در کار است  
 پس هر که را بینی که عجز سلوک کند و ملذذ  
 تقوی

۲۰ تقوی دور و متابع جمیع احکام ایمان میباشد و تقوی بر سر زین  
 از صراط استقیم نسبت حقه انحراف نماید و از منافقین  
 مکران بعد از یا خطا و نسیان از سر زین و نمائند جهاد مجید  
 اکبر است نسبت چهار قول همچنین منافقین صنف دوم  
 از و از آنکه که حقیقت ایشان بر وجه است و نسبت  
 هم کفر بود و اقرب منهم للإيمان بقولون با فواهم  
 مالم یس فی قلوبهم والله اعلم بما یلقون فاخذ بهم فانهم  
 الله انی یوفیون ان المنافقین فی الدنیا و الاصل  
 و لن یجد لهم نصیرا و از منافقین بین صنف فرقه هستند  
 که نام میبرد بر خود میباشند و احکام مؤمنین را بنظر حقارت  
 میگیرند و التزام آنها را شان علوم میباشند مگر علماء  
 شریعت را از خود داند میباشند و از پیش خوار می  
 اختراع میکنند و از زنجیر میباشند چنان کلان میکنند



که راه بخند را می روی راه سر نیست و در حق این است  
و بیدون ان یقرعوا بین الله ورسله و یقولون یمین  
بعض و تکفر ببعض و بیدون ان یخذلوا بین ذلك  
سبیلاً اولک هم الکافرون حقاً و عندنا الکافرون  
عذاباً مهیناً و تیر حق این است و اذا قیل لهم  
تعالوا الی ما اتول الله و الی الرسول دایت المناقضین  
بیدون عنک صدوداً و تیر حق این است و  
قالوا الشریع و بنا فکفروا نماز و روزه بر ما آورده اند  
نه سرشوق و رغبت عبارت میکنند و لکن  
مخصوص نیست ذکر خدا نمایند نه بدوام و تیر  
چیز خدا را نشان خبر میدهد ان المناقضین بخادع  
الله و هو خادعهم و اذا قاموا الی الصلوة فاموا  
کمالی بر آتون الناس و لا یذکرون الله الا

فلینک مذنبین بین ذلك لا الی هؤلاء و الی هؤلاء پس  
غنیته بشیر و عبادت و ذکر تا صر مغرور و فریفته گردی  
و لا منازل هر گاه عالم خلوص بر مراد از اینها طبع  
منازل استقامت و قوه حسی سر حقه نام مکه و غنیته نام  
هم مثال ظهور قوه و و صمدان بر حقه غنیته مثال این  
و این است که از اینها قوه ناریت بر حقیق قرین  
نار شوند حرارت بر اینها ناشر کنند و انا فانا حرارت  
بیشتر می شود و تیر حق قوه ناریت قرین بعضیت  
میگردد انا کاه غنیته محقق می شود و تیر حق ناریت  
سپاه روشن و خود میگردد و لکن ان برو ظهور غنیته  
و نام غنیته صمدان است و در لواطن ان غنیته  
و خطیت محض و کاف است و با نکت بهر با حسی  
از نار یا لب بر این غنیته ظاهر غنیته و ناریت



منظور میگرد و کالت اولی عود میکند و هر که قرب  
 بان استغفار در رسم ربه تا جمیع آثار رحمت و طبعین  
 زائر و تمام قوه نارت و استغفار ان ظهور فعلین  
 متبل گردد و بهر خطای ای آن آتش شود و بر روح آن  
 محطت و قسم منقذ و از هیچ بهر نارت ان منقذ گردد  
 مگر آنکه خود آب فانی و خاکستر شود لهذا هر چه  
 دین و سالت مرز حر منقذ را دخول در عالم و ظهور  
 فعلت آن نصیب نمیکند چه هنوز لغای عالم  
 سافر در زوایا باطنش کامن و این سبب  
 پاکان عالم بالار تا بهم جنس و منقذ فضات  
 و مرزب نشان غیر مبرکه باینکه لغزش  
 یا فیه نیکای در جهار و سلوک یا جهار یا نص  
 زمانه لغزان باز لغام سفر راجع میگرد و نود

علی اعقابنا بعد ان هذا الله وانتم صابرون  
 تا قرب ظاهر شود از انکشاف و شانه شوق ایمان در ظاهر  
 ایمان پیدا و لکن چون آثار کفر و جاهلیت با نود ایمان  
 سبب شده بود و در لواطع ایمان کافیه بود محض من عرش  
 از خدش از انکشاف آثار ذریه ایمان غالب و نور  
 ایمان از ظرایف نشان بر باج عاصفه صحت جاد و  
 مال جسم و کینه منقذ گردد و با محمد الا و رسول  
 قد خلت من قبله الرسل فان مات او قتل انقلبتم  
 علی اعقابکم و این چه است که بهین ترک ظاهر کناه  
 فایده درکات غریب شد که ظاهر و باطن را ترک شدن  
 از نعم و ذر و اظهار الاثم و باطنه و نیز عود و  
 در راه صعود و نزول نمند روز و شب و است و هر گاه  
 منقذ هم با نود تمام شود و استغفار ان نصیب میگرد و



بناظر در ریت نه بند و بعد ذره از مقدم تا اقیانوس  
 قدم بعالم مناظر نتواند زمار و ذرات کفیم تا بر روشن  
 بشود که مجرّه و خول در عالم خلوص کافی نیست در حصول  
 خلوص بلکه باید بحسب رتب ان تمام غلبت و ظهور تمام  
 تا صاحب این از ثواب عالم غایت آید آن خارج شود  
 و از حلقه برزوا یابی و نشانی باشد از ارباب عالم  
 بر طرف گردد و نتواند ازین عالم صعود و قدم در سلط  
 انیت عند رتبه که سر منزل ظهور تا بیست و گزارد  
 و این چهار غایت مگر بوسیله مکه خلوص و ظهور تمام  
 غلبت آن چون فقر آنچه تمام غلبت و مکه  
 بان متبیین هم رسیده از برابر عالم که رتبه  
 در دلت چهار نور است بهیچانده در صدر بان آید  
 لکن تا راه رو چهار روز در عالم خلوص بر نرسد  
 مثال

مثال چهار گانه از آنکه رتب تمام غلبت تمام غلبت قدم فراتر  
 نتواند نرسد و لکن شرح عوالم متقدم بر عالم خلوص پس  
 مجر آن چنانکه در صفحه الهیه بان اشاره شده بعد از عوالم  
 اسلم که عالم این الدن امنوا و هاجروا و جاهدا  
 لکن این کلمه این عوالم چهار است اول عدم خبیثات  
 ابدا بعد از فرمود الاسلام قبل الايمان و ان من کافر  
 و مسلم من و شرک میان مسلم و منافق و کفر ایمان  
 و بان منافق از مؤمن ممتاز میگردد و میان طایفه  
 ایمان شرک است و جمیع رتب و طریقت ستم مرتبه  
 بحرین فان شرک با بین اهل باطن و درین مرتبه طریقت  
 از شرک غایب میشود چهارم جهاد و سبیل است  
 هر چهارم جهاد مؤمن و مسلم و هر چهارم مؤمن و مسلم  
 و هر مؤمن مسلم و لا عکس و این است که از رتبه  
 متقدمه



مفتحه رسیده که الاسلام لا یشکک الایمان والایمان  
 یشکک الاسلام و در حدیث سماعه بن مهران است که  
 الایمان والاسلام مثل الکعبه لا یموت من اللحم قد  
 یكون فی اللحم ولا یكون فی الکعبه حتی یكون فی  
 اللحم و ذین است که فرموده است و ما یؤمن اکثرهم بالله  
 و هم مشرکون و مرد از هجرت مع الکفر و جهاد فی سبیل الله  
 یعنی عوالم بجهت باطنیه و جهاد باطن است که بجهت  
 کبر و جهاد اکبر باشد و اما بجهت صغیر و جهاد صغیر  
 داخل در وظیفه عالم هم نمی آید که ایمان باشد  
 و خلیفه و قائم مقام آنها در زمان عدم مکن از بجهت  
 و جهاد صغیر بجهت از باب معبر و انباء دنیا باطن  
 و ظاهر و امر معروف و نهی منکر است و همچنین بجهت  
 این سفر بجهت کبر و جهاد این مسافر جهاد اکبر است

همچنین

همچنین سر طایفه است که اسلام و ایمان هر دو ایمان  
 و اسلام کبر باشد و اما باسلام کبر و ایمان کبر و هر دو  
 و عالم آنها را طریقت نامیده و سبب است که گفته اند که  
 شده که جاهد و فی الله حق جهاده صورت پذیر  
 و بعد از طریقه هم و ایمان اکثر طلب کرده که در  
 طلب برسان زهد و با رسول باطنی عبادت رسول  
 ظاهر با با خلیفه آن مبعوث کرده فرمود ایمان عبادت پذیر  
 و این در عالم را طریقت نامیده و با بجهت سبب است فایز  
 گردد تا در رفیق ناممال اگر چه خطر بسیار است و عبادت  
 و خضیات بشمار و قاطعان طریق نموده راه زنان برون  
 از شمار و محدود و بطریق این عوالم از حدت آنها حد  
 و از دست آنها مناصص جسته و دلکن بود و عمو  
 این عالم و مقبول شدن برای خدا است و خطرات  
 و در عین خطر است چه در کفر عظیم و نفاق عظیم



در وادری بن حواله واقع و شیطان عظیم ریش جدا  
 دین وادر منزل دارد و شیطان بر عوالم حضور و  
 و آموان و از ناب لوسند لیس جهان کمان مسکن  
 که چون دین عوالم حشر از مناظر رست و گوهر مقصود  
 حشر زیند این غرور است شهر و لعل دین عوالم  
 دیگر است که تا طایفه آنها شود کسی بر منزل مقصود  
 نوزد رسیده اول اسد عظیم بن حکم ایمان  
 عظیم نیم بحر خطر جباریم عظیم و سر  
 طنین عوالم عالم خود است رزق الله و رباکم  
 در پنج گفته شد ظاهر که مفر در راه حلاله  
 عالم است بعد بروج ملک و شهر و ساعت  
 روز و شب و نقاب منی بر ریش و خلفه ال حکم  
 و لعل نصرت را که عوالم معلوم کرد و عوالم حلاله

بن نوبت اکثر اسد مفر و ان الظاهر است و  
 نصرت ان من و ایمان بر عوالم عظیم عظیم  
 و ان ریش و شریک که قالت الاعراب امتا فلکم قوا  
 و لکن قولوا اسلامنا و همین بهم که حشر و رست  
 هم صبر میفرماید که الاسلام بحضرت الله و یون  
 الامانة و یسجل به الفرج و الثواب علی ایمان و رست  
 سفین سموات فرماید که الاسلام الظاهر الله علیه السلام  
 شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اقام  
 الصلوة و ابناء الزکوة و حج البیت و صیام شهر  
 حکم ایمان مفر و ان عوالم در نصرت و نصرت  
 باطن مفر و لازم ان عوالم بحضرت باجاء و نصرت  
 در نصرت و عوالم و نصرت و نصرت و نصرت  
 خلفه و ایمان نصرت و ایمان نصرت و نصرت



لأنهم لا يرون أن محبتهم جميعاً بما جاء به الرسول  
 إيمان بل جمع است قول صدق مصدق در حشر  
 سماحه بعد از نزال آن که اسلام و ایمان که یکا مختلفند  
 یا نه فرمود الاسلام شهادة ان لا اله الا الله والصلوة  
 برسول الله به حفظت الذماء وعليه حجت النفاك  
 والوارث على ظاهره جماعة الناس والايمان  
 الهك وما ثبت في القلوب من صفة الاسلام  
 يتم بهم الكبر ومرتبه من مبرز ایمان صفت است  
 وان صفت است از قول حق عز و جل انه لا اله الا الله  
 امنوا ادخلوا في السلم كافة خذوا من مودة است  
 مؤمنين را سلام و این سلام عبارت است از تسليم و تقابل  
 وعدم اعتراض بر خدا و طاعت در جمیع لوازم اسلام  
 اخذ و دروغان باینده جمیع آنها چنانست که بایر و آنچه

نیت

نیت نایب و قول امیر المؤمنین مذکور در حشر مرفوعه در  
 که ان الاسلام من التسليم والتسليم هو البقاء و ایمان  
 است و بمعنی تسلیم و تصدیق بر رسول است و تسلیم  
 تصدیق بر رسول و تصدیق بر جمیع مفسرین و مفسرین  
 ذات کفر و صفت است که کفر بر کفر و تقدیم عفو خود بر  
 رسل و ان منافات ندارد با تسلیم که در حشر در حق  
 ظهور و تصدیق است که در کفر و کفر است  
 و کسیکه این اسلام عاریست از جهل و غفارت نیست  
 و صفت بودن او دارد و لکن اعتراض او بر حشر  
 و کثرت او در حکام او است و اختیار بود او و پس  
 و عفو در ای خود است بر خدا چنانچه در حشر که  
 لا اله الا الله علیه و آله و سلم مروت که لوان قوما عبدوا  
 تعالى وحده لا شريك له و اقاموا الصلوة و اؤوا الزکوة

و







ایمان صفت نفاق صفت است که شصت و یکم است  
 انقباض و طاعت - بعد از ۲۴ در ظاهر و تکامل و  
 تکامل در قلب هم چنین تعریف ایمان اکثر نفاق  
 اکثر است که بشنید و بفکر و طاعت قلب متولد از  
 عفت و منبت از خوف شده تا از شوق  
 و غلبت و لذت و شوق بر روح نفس و ایمان  
 آنچه در وصف منقش فرمودند که اذ اقاموا  
 الحال صلوات فاموا کسلا در حق این فرموده است چون  
 بشنید و بفکر بر روح سرایت نمود و معرفت او را  
 الهیه است و نیست مبدء از نفاق حکما مکرر  
 و لازم این مرتبه ایمان است که بجهت احضار  
 سرایت کند چه بعد از آنکه حاکم و مقام ایمان  
 روح باشد که سلطان و فرمان فرما بجهت احضار

و جوارح است همه را بکار خود میدارد و امر همه سر و پا می شود  
 و هم مطیع و منفعل میگردد و فقط از دافق و طاعت  
 و عبادت را گوهر میکند نه هیچ در حق این فرموده است  
 قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون و  
 الذین هم عن اللغو معرضون چه عرض از لغو متحقق  
 مگر بواکنش بر حضور از عرض را مانع از بران فرموده  
 و حضرت ابی عبد الله علیه السلام در حدیث زبیر بن صخره ذکر  
 این مرتبه ایمان فرموده از خلاصه حدیث است که ایمان  
 معشوم علی الجوارح کلها من قلبه و هو امر بدنه و  
 عیناه و اذناه و لسانه و راسه و یدیه و رجلاه  
 و فرجه و غیره پس ایمان فرموده و نیز حدیث  
 این باب اشاره باین مرتبه است که انا لا نعبد الا



الرجل مؤمناً حتى يكون لي امناً متبعاً ومربك الاول  
 ان من امنا داراد قبل الورع والنجس ضعف اهتبه وادنا  
 كه الم بان للذنب امنا ان تخشع قلوبهم للذلل لله  
 بر ما فراد ايمان صغر بايمان اكبر است و چنانچه  
 بغير كه آنچه گفته شد از تفاوت مرتب است  
 منافات بالانچه در ظاهر از احاطت و ادنا كه ايمان  
 قاهر زهر و نقصان نيت و فرفره از محبت نفع  
 باين فرموده اند چه آنچه گفته شد از تفاوت مرتب  
 در شدت و ضعف نه زهر و نقصان و زولوازم  
 شدت و ضعف زهر و نقصان در زهر و زولوازم  
 پس آنچه رسیده در نفس زهر و نقصان در زهر  
 ايمان است و آنچه وارد شده در ثبات آن  
 مراد شدت و ضعف يا زهر و نقصان در زهر

ولوازم چون فركه انا المؤمنون الذنب اذنا لله حلت  
 قلوبهم واذا نلت عليهم ابا نه زاد نهم ايماناً  
 بغير برابر و نه كه از ايات نور كمر رخت آن برين  
 بنده و از شنيدن آن ايمان زهر بران چه بود  
 ايمان ظاهر و باطن ابا نه آفاقه و نفسیه است  
 بر ايمان نونه نور ايمان ايمان شديد كرده و نه  
 مراد آنچه در احاطت وارد شده كه از زهر ايمان مراد  
 بسبب محبت رسیده ان الايمان له سبعة  
 اسهم فمنهم من له سهم ومنهم من له سهمان  
 ولا يمل السهمان على صاحب سهم بغير سهم از سهم  
 اثار و ايمان را هر بر حسب سهم معرفت كرد  
 چه بر ايمان شوق ملغوبه معرفت شده نور عمر  
 بر جوارح آن نگرده و حبه الغرير قراطع روت كه



فانك ابو عبده يا عبه الغفر ان الايمان عيشة حلال  
 بمنزلة السلم يصعد من رقاها بعد رقاها الى ان قال  
 واذا دلت من هو اسفل منك درجه فارضة اليك  
 بولفي ولا تخلم عليه مالا يطيق فلكسه ودرجت  
 ايمان هم در معرفت و هم در معرفت ظاهر است که  
 اعمال واجب بر کس لازم است پس تفاوت در  
 در آثار که مستفاد از خباست باجماع جمیع اولاد و اولاد  
 و حقوق و افعال مخفون مکرر و بجمیع بجهت نیست  
 از دار الکفر بر دار الاسلام و بجهت کبر بجهت نیست  
 از محالطه ابر عصبان و در کس ابر نفس و لعین  
 و انبا، روزگار سخنان و بهر چه در عادت و رسم  
 از اموات علامت کفر است چنانکه در جامع کلمی  
 در روایت سکون از حضرت صادق علیه السلام

الکفر

مروست که ارکان الکفر اربعة الوغبة والرهبة والسمعة  
 والفضب وتغير سميت بحسب زهره و زهره  
 عادات و تواریس این پنج در روایت جابر در الجعفر  
 علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام و در روایت که و الجها  
 علی اربع شعب و یک در غیب و اجاب از امیر المؤمنین  
 و باین اشارت در حدیث مرمی در حدیث  
 شعبان جعفر که فرموده و ان لعلی جاهلا هم لیس لزان  
 بحسب مؤمنین از ر سحر و تضرع است در جمیع امور  
 و حدیث نفس و مبارله با جنه شیطان و مقبول  
 ایشان است ششم چهار اکبر است و ان عبارت  
 از مبارله با جنود شیطان معانیت حرب و کمن که  
 جنود مختار است پنج در حدیث سماعه بن مهران در حدیث  
 صادق علیه السلام و در روایت که ثم جعل العقل



خمس و سبعون جندا فلما رأى الجهل ما أكرم الله  
 به العقل وما أعطاه من القوة فقال الجهل  
 يا رب هذا خلق مثل خلقك وكهنته وقوته وأنا  
 ضده لا جند لي ولا قوة لي به فاعطني من الجند  
 مثل ما أعطيتهم فقال نعم إلى أن قال فاعطاه  
 خمسة وسبعين جندا إلى أن قال فأتاهم  
 من أن يكون فيه بعض هذه الجنود حتى  
 يستكمل وينفي من جنود الجهل فعند ذلك  
 يكون في الدنيا العليا مع الأنبياء والأوصياء  
 يفتنهم فتح وظفر جنود شيطان ورأى أن الشيطان  
 أن يذبح ويخرج من عالمهم وطبعت ومانع  
 أن حربه أن ره فرمده حضرت مهران علیه السلام  
 در حديث ما في أن شعثنا راء البهر ورائه  
 والظفر يهشم اسدكم كبحر عظيم وسيلان البحر  
 رحمة

مرحده آنت که در قبر از دخول در عالم فتح و ظفر و شمشیر  
 حرب همس و طبعت در عالم زفاز و این جنود و تمام  
 و غضب و شهوة و مغرب و بهوت مضادة کج طبعیت  
 و رانی و لمانی و اورا محبط و بهوم و غم بر او مستولی بر رخ عادت  
 و رسوم منافیه منزه جسم و بمنافرت طبع بمنافیتها  
 متبیه مناولیف عذبه را منظر و سهولت کثیره لامتها  
 هر گوشه خاطرش متوش و در هر زاویه از کانون حسنه اش  
 و انواع فقر و احتیاج منظور و مساف الدام و اسقام در  
 دور و کنارش کاهر در کش لاهر و عیال و زمانه در  
 تنف مال گاه حبابه خواهر و غیره و گاه مرض و جبر  
 و غیره و گاه غضب و اهر و کبر اورا را فرغ گیر و خنک  
 حیات و غضب و سباع عالم حسانت و مادیات  
 زلول و متغیر خانه دیش از غلطات و هم و طبع تیره



و تار و با فرون از حد هر هموم مضاده گرفتار از هر طرف  
 دور و از سبیل روزگار خورد و هر جا بماند خدای پادشاه  
 خلد چون ترفیق بخون باو هم و غنیمت و ثمرت  
 عار به در پان مظفر و مضور گردیده و از جنگ عدوت  
 و محال مستخلص شده و عالم طبیعت و مارت را نورده  
 کرد و قدم از دربار و رسم و لایم بیرون نهاد خورد  
 جوهر بریند کین و گوهر برینست بر عالم طبیعت معطی  
 و از مروت و فنا مبدون و حال از کیش مضار  
 فارغ و از خار ثنائیات در درکم در خورد صفات  
 و بهای و نود و نیای مشایخ مکنند که فوق از  
 عالم طبیعت چه درین وقت طالع بقضای  
 مستخرج الطبیعه از طبیعت مرده و وزیر گانه  
 تازه یافته بسبب تبار از قیامت نفسیه صغری  
 که در

که مروت نفس تازه است و از معقولات طوریه طبعیه است  
 منقویه طبعیه فایز گشته و لبر از امور غفیه و لیسار  
 از احوال عجیبه او را صبر و تقویت وسط نفسیه شده  
 درین وقت غایت کبر او را در میا بر و دم از غایت  
 میزند و راه زن او در حرارت بقعه اعداء خدیه و از آن  
 شیطان بود و درین وقت ریش ابله و غرور و  
 که نفس و ذات او شده چنانچه و از ریش **فصل**  
 اعداء عدولت نفسک الی این جنبک بین لایم  
 که او را بعالم طبیعت بتقدیر است چنانچه در آیه  
 خفوق روح مبرر حد و قدر قرار دارد در معرض مکالمه  
 داشته و فرمود من انا روح از رطبه و غلبه و بهای که  
 در خود یافته بود قدم از مرتبه خود فراتر گذشت گفت  
 من انا حراون او را از عالم نور و اسرار اخرج و کشور



چنانچه فرستاد تا خود را بشناسد پس چون از عالم طبیعت خارج  
 و حالت اول نمودند همان آیت آورد و فراموش کرد  
 چنانچه طایفه حضرت ما بینهم و بین ان منظره الی تقیه  
 الارداء الکبریا و اینجاست که میفرمودند که بر سر  
 که اگر کبریا خورد و بر سرش می افتد و شکست می خورد  
 ملاحظه نمودند که در صورت را می خورد و در هیچ حال چنانچه غایت  
 الهیه آورد افکار نیست کفر عظیم می شود چه کفر مراد  
 سابقه یا کفر بعد از بوده با ترک توطئه امری در حق  
 شیطان و برز خبیث و میفرمود الم اعهد الیک یا بنی آدم  
 ان لا تعبدوا الشیطان و اقرب من اتخذ الله صوا  
 و هو ربکم و هو الهی انقض الله فی الارض  
 کف فی الارض از آن است که بعد از خروج از الارض  
 طبیعت الهی نفس از آن است که نفس شجره

انما ان بالهیت بعد از فراغ از عالم طبیعت و برین می خورد  
 معبود بعد از نفس و برین کفر اشرار و فراموش کرد  
 النفس هی الصم الکبر هین بیت برتر بود که کبریا  
 چه در آن طایفه و کفر و جبر و غیر آن تعظیم  
 چه بر طایفه که در حق تعالی و تحقیق آن که نباء  
 باشند پیش از آنکه در صحنه متصور شود پس در  
 در خاتم الکسای از آن نباء که در آن بود و کفر و غیر  
 مع الشک الکف و طایفه شد کفر و این اشک  
 لعیین عملک هین کفر است که بعد از کبریا  
 این است که کفر که سبزه چون حجت کون و کمان  
 مرگشت اول مضمی که بر در حوضه کنند چون بر  
 چند در و صانع است و کلام کفر از آن است که  
 ما ذنبت قالت مجبیه و جودک ذنب لا یقبل



بد ذنب و تعزیرین کفر اسلام عظیم همین است حق  
 عزت نه خدیر خود را مان از فرمهم که اذ قال الله ربنا  
 قل اسلمت لرب العالمین و حققت این اسلام  
 از تصرف بر سر خود و از عیان بدست و حج و عمره  
 بعد از کف حققت و حققت باینکه آنچه از دست بر میآورد  
 و در احاطه و نور عین حق و حقیقت است و در احاطه  
 نیست و در جنب است مطلق و نور مضمر که در  
 ایمان عظیم و ان عبارت است از مشهور و معین است  
 نمود بعد از تصرف و از عیان بچشم اسلام عظیم است  
 تا نور ان در هر دو علم و از عیان تا آنکه بر سر است  
 و عیان است و ازین جهت بود که چون خبر از  
 خدیر خود فرمودم قال منک رب العالمین و  
 انزه

هزاره در خول دین عالم و کبر فادخل فی عباده  
 و ادخلی جنی چه حققت عورت دین و حق  
 منقش و در خور دین کنایه داشت به و عیان و درین  
 ساکت در عالم ملکوت از راه و ذات کبر نفسیه  
 بر او قیام نماید و بعالم جبروت داخل شود و از دست  
 ملکوتیه بعبادت جبروتیه خارج شود و از عالم غور  
 معقله با فکرت بعالم متزه از جسم و خبر شود در طلب  
 این گفته بلی و بلیک انبی پناذخی فافهم بالظلم  
 انبی من البین دهم بحر غلظت و ان عبارت است از  
 مهاجرت از وجود خود و فرض ان و مسافرت بعالم  
 مطلق و ترجمه نام بان و لیرین مهاجرت است که فرمود  
 مع نفس و نال و از ان است قول که و ادخلی



حضرت میرزا فاضل علی عبادی هم بالانها النفس المطمئنة تحت  
 نفیست در چهار اکبر باغ شر چون بهین قدر وصول  
 بقصد کافی نموده اند رسید رجوع به پروردگار خود و توفیق  
 داده شد کیفیت رجوع این اقرار شده در عباد که  
 ایمان عظم است پس ترقی از آن و دخول جنت پروردگار  
 که ترک وجود خود و دخول در عالم غلظت و رجوع به  
 خود و آنچه را که از آن تعبیر شده بمقتد صدق عند  
 طلب مقلد بهین حیل ایمان عظم است هم بهتر است که سیر  
 خود باشد و تهر سکون صاف که وجود مضی باشد درین  
 وقت برت به نظر کسی که هنوز مجاهد محقق شده  
 و آثار وجود خود باقی است و ضمحل آن نظر کسی که  
 مجاهدت موقوف است پس میرزا بالمره در لطوت بار  
 قهر این نشد و این جهت در ظاهر این حکم است ترک

صافی دارد نماید چهار عظم و آن عبارت از این که  
 بعد از هجرت از وجه خود و کمتر بکشد مقصد را با رجوع  
 ضعیف در محله برآمده بالمره این منظر و محو شدن  
 قدم در باط توجه مطلق است در عباد عظم  
 گذشت که شرح آن شنید و آن عالم فتح و ظهور است بعد از  
 چهار عظم و اشاره بان که چهار عظم و چون  
 درین وقت از لطوت قهر این شد در حجب برت  
 مرتبه زل برورش یافته در ظاهر این اسم در خیر  
 میسر در چنانچه بالانها النفس المطمئنة ارجی الی ربك نیز بران  
 مشرب است انا لله وانا الیه راجعون بدم المحب باع و  
 فاسم بنفسك ان الموث وصالا درین وقت در این عظم  
 النفسیه بران فاسم و از حجاب روح نفیست و این



با سزا کز کوه و در بهر انما فانی قدم در عالم لذت منهد  
و کجاست حقیقه ایتره فانی و باقی میگردد و از نفسیات جبروتیه  
بمختصات لذتیه منتظر و برادرز میبود و زلف الغرر  
العظیم و مثل هذا فلعلم العاطلون و درین مهکام زحمت  
کلی نفس ذالعه الموت بیرون میرود چه درین وقت بعضی میت  
در صدف او من کان مبنا فاحینا و جعلنا له نور  
میشی به فی الناس میشود و من شاء الله در کریمه و  
نفع فی الصور فضعف من فی السموات و الارض الا من  
شاء الله عباد فی امت عباد است ازو و نیز هم متبیت و  
هم حر میت عمت از در عالم طبیعت و حر است کجوه  
تحقیق در عالم لذت و خلوص و ازین راه فرمیده اند من  
اردان منظر الی متبیت حی فلنظر الی علی ابن ابیطالب علیه  
السلام چون مرغ این عوالم کجور زده کانه را در حال باز  
روغ

روغ میکنم لطیف سوز و سوزن آنها بر سیر لعل  
و از بر زبانه ایست بر رویان با تو رخ سپهر لب  
اول میکنیم که در کلام بهر است که بکثر طبع برده و مایه  
غافر و ذاکر نشسته چنین کبر اول چنین نه سبک است آن است  
که دامن طبع برین زنده و در تحف و تجسس ارباب و در  
تقدیر استعداد خود براند و بنظر متبیت در شوی و آیات و کلمات  
و قرائن و آیات خسیه و غفلیه و زوقیه و حسیه  
هم کینه و غایت سر خورد و تقدیر میبود و ظهور آورد تا بکلیت  
خدا و حقیقت را نه نمائی او را بی بود آنچه مادی مرتبه در علم و  
بعضی با شیخ سبک درین مقام مقرر رحمان نیز بکار میاید و نیز  
میرد این نصرت علم رحمان از کفر خارج و سلیم و ایمان  
اصغر نیز و اخیر این هر حله را طر کرده است که جامع است  
واضح است بر این که از این برکتی و لیس لازم است و



از نفس وجهه نظر به مرتبه از بار او شش دست درین  
 انصراف دراز و پنهان و خاک ریزند و درین حله با پشرد  
 که همیشه « برا و مفتوح خنجر از دایس و میران مالور است  
 و درین اوقات بجهت قبول یقین بازگردد چنانکه درین حله  
 اگر شغل باشد بهتر است و رخی از آن شاره بپوشد چون این  
 دو مرحله بهشت سرانجام رافع کسب ابد و ایمان اکبر  
 میان بنده اقر جزیه درین مرحله و چنانکه علم حاصل شود  
 و وظائف و ترائع و راه نماند پس که غنای خود خسته  
 نشینند آنها از خود راه نماند یا خلیفه آن یا همسین از علم  
 آن اگر اوست آن باشد و الله تعالی کبر که انارش  
 که در تربیت ما اورا فیه نموده و بعد از علم و معرفت آنها  
 بشیخ و تفکر و ترک رذائل و عیاض و بعد از آن بروج  
 در موطبت با آنها تا بدین لب درجه درجه یقین

و معرفت آن در زمانه و ظهور و موضح و سبب عمر و انان  
 در جوارح و اعضا زنده و شریف و چه عمر مرید علم و علم مرید علم  
 و درین طریق چهار مرتبه است چنانکه در حدیث عبه الغیر مقدم  
 که الا بان عشره حیات بمنزله السلم یصعد مرفاة بعد فاة  
 و آنچه در حدیث حسین صبیح است که ابر عیدم علیه السلام فرمود که  
 بعضی از بعضی از راه چنانکه در حدیث انبیا است چنانکه  
 از کسب که العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل و اصرح  
 اینها حدیث مودین مسلم است و آن حدیث که الا ایمان لا  
 يكون الا بالعمل والعمل خضه و در کلمات و خطب سید انبیا  
 نصرات و لو کانت لمن بر ائمه ایمان کامل در علم و معرفت  
 است پس کسیکه طالب ایمان ابر باشد باید این را در علم  
 حاضر کند آنجا که درین مرحله رفت و مدار را شعار خود گرداند  
 چنانکه در حدیث عبه الغیر گفته است و هر عمل که با آنها مبارک شود



برای مداومت نموده چه امارت مشاورت برآید  
 عمر قنبر و دوام حضرت از عمر کثیر لکاله بایر در درجه  
 باله رفت تا جمیع اعضا و جوارح را از حفظ آنها از ایمان  
 عطا کرد تا هیچ عضو نماند که از حفظ محفوظ بماند و  
 سینه کار را بکاف که جمیع خطوط هر عضو از اعضا ظاهر و باطن  
 از ایمان باو عطا شود از او امر و نوا هر حقیقت و منفیه که بآمال  
 جزئی از آنها ایمان قدر ایمان ناقص است و با وجود قدرت ایمان  
 بقدر راس البراء قدم در عالم بالذکر نتواند نهاد چه قدرت عالم  
 سکوت راه خدا مشایه است تا ابد متفکر طریقت  
 مناخره در نیاید منقول است که سینه بطمع است نفوس  
 شبنم آید و او را در سجده است در شنج آب روان خود را  
 در آنها افکند از ایمان چه مرعوب غم و شنج و منبر  
 یافت و در هر کار و شهادت او قدم در زمین

نهاد و از این زمین خود مرخص گرد و او کعبه آید قس از کثرت  
 زمین و شب زمین خود را خسته بود محمول بر غیر خود  
 بخورد حسناات الاوار استیقات للفریقین و در بیان این  
 کاف است قوله سر و لطف قد افلح المؤمنون ثا و له والذین هم  
 عن اللغو معضون چه لغو مخصوص زبان هر دو و هر یک که  
 نه بر وقت هر یک باشد و نه متعین ثواب و اجر و ثواب است  
 و نه مطلوب خدا باشد از هر عضدی که صادر گردد لغو است  
 و استم آنچه عطا حفظ او از ایمان در تمام اعضا  
 قدرت و ایمان بود بر اعضا مستقر و سار است حاجت  
 «در حدیث زهر و حمار گذشت من مرقت احوال  
 او» جمیع احوال و احوال و ایمان آن تکرار و تکرار است و این  
 است که امارت عذبه افسر عمارت در تکرار و تکرار  
 فرماید و ازین جهت «مخفیة هر فرماید و لکن الله الکرم و  
 ایمان آن حاضر میگرداند الا انکما الله لطیف القلوب و حقیق







۵۸  
لم علم قبل از آن هرگز متعسر که متعذر لهذا طبع لم علم  
چانه از جوع براه غایب مقام او که تعبیر از او است که در شمع  
نیت و محکم از بصر است که شمع است متعززه در جوع بانی قبل  
معرفت آنها چنانچه در بصر لم علم است و محض در فقه و طب  
و در حالی نیز چنان است و معرفت است که در این صعب و شراط  
اگر است فضا قطع البقا فی الامور کثیر و صواب او صعب قلیل  
و فرقی دیگر میان است که فقه جسد که فقیهش دانسته و است  
فقه حلاله و در حالی که پیش گویند دان است که راه فقه جوارح که  
وظایر در راه میسر و احد در دران و قاطعان طرق راه ضعیف  
در ان در این قلیل و ظاهر است که بصر است که فقه را غرض را به احوال  
بیکه فقه است بخلاف راه فقه نفس و طب و در حالی که راه  
بیکه متفاد است و عرض بر شخص مختلف و قدر مرقی غیر معذور  
و مقدار در این مضبوط و شناختن مرض بیکه شکل در تب  
علاج صعب و غفایت راه بیمه و دیوکار به نیت  
و در دماران پنهان بیغایت و شناختن آن نقص  
قصر او است که بیکه در دیشر مبسر اند بیکه از میرا بر

۵۹  
است که در شمع و معرفت و معرفت لم علم و معرفت و معرفت  
در حقیقت لازم است و از آن است که ساقی آن راه به آنها نشاند  
از حرکت است که بیکه در فقه از حرکت شرفا شب کشه اند بیکه  
حالت فقه نفس حال فقه جوارح است در بیکه غایت غایت  
ایمان نفس بنامیت ظاهر را در این است و عرف و اگر از انوار  
با مهر که شبهه بود بمانی قدر در اینان قصور و نقصان است و در  
بالا تر نشاند و جمع ساقی راه بترقی و غایت ربانی و علم شمع  
در هر طریقه و در چنانچه باید و شاید و بیکه فقه فقه در هر طریقه  
مهمتر از بیکه در علم میوه چنانچه در این خط و رفته بود بر اخطا  
و در بیکه در راه است و در این مستقیم برادر و افق میوه و در این  
و تخمین میوه و بقیه بر به فاعیه و بیکه علم بیکه بقیه ان  
بطریق است و در این جابجاست که نهیم سبب و در این لغفای است  
و در این در حال است که است و در این لغفای است و در این لغفای است  
مخرج مضمون علم و در این که مغایق از این در این قدر بیکه  
و بیکه بیکه معرفت نشان و قطع غایت و بیکه علم بیکه  
در این بیکه است که بقیه علم شرفا شب کشه اند بیکه



ان خب عباد عبد اعانه الله مع نفسه شافع محزون و تليد  
فرز مصباح الهدى في قلبه لم يافق قمر قطع سراير شهرات  
في الهوى الدنيا واحدة المقرب و ينز در وصف ان بنما به  
تفهم به علم مع حقيقه البصر و بشردا روح اليقين و استاذ  
ما سر حره المتزود و الهوا به سر حش منه الباطلون و صيدا  
الدنيا با بداني ارداها معلقه بالمحمد النبا كوكبه در راه  
طلب نقص کرده باشد و در مرحله اول موعلا ايمانال نقص  
جمع كسكه در نقص الفلك كمال و كلام ضرورت جد خود  
ببذول برشته در راه نماند كراه برت آورده باشد  
يا رتايست فقيه و شيعه خود سر سيمه مادر شافق انها سر  
خود و ببذول نكرده باشد يا در غطاء خط جوارح بقصر از كمال  
نقص کرده يا در تيب سلبه اشتباه فقه چينه انزجر از انان  
خواج نرد جمع سالك در مرحله فارغ و غرض شيعه اهدا راف  
و عالم ظفر و نغم و غرض در ملك المردم كسكه ميرسد چه در ملك  
عالم حقيقه را طر در ملك روح و غرض است و عالم و قمر غرض

در غرض از عالم نفس و روح و تنقل از نور ملكوت  
و الاموت و عمر و طرق سير در راه بعد از بعثت شمع الهام ذكر  
و تصرع و بهنام و بنظر و زار است و ذكر اسم يك و بنظر اليه  
تبسمه و اذكر يك في نقد تفريق و خسته و ان است كه خورده  
قالا ذكر خود و بكر از جمله كه مورد است فرقه حضرت هادي  
نضر عبادت را تفكر و تفكر كرامت را بهتر از عبادت نفع سال  
ذكر نموده و جمع از اين حرکت نيز عايشو كلام در ذكر و فكر و فكر  
و ملك و طلب و طالع و طلب و نقصان و كمال با تمام برسد  
از اين عالم الكلام كمال را به نكته از اين بيان جهان را به نكته  
طريق در راه علم عالم خلوص و اما بيان هر يك از اين علماء طريقت  
از بار سالك منازل و عقبات بيان نموده و طريق سير در  
شرح و لغوه كنه در تعهد منازل و ترتيب انها اختلاف كرده اند  
و بعضي بختا بر تصحيح كرده اند و اكثر منازل و عقبات در عالم  
نفس واقع است و از جمله موعلا و منازل اجسام اكبر است  
و ترتيب انها بقت بظاهر مختلف است و طرسيه مرا طر



تفسیر از این و بقدر تفهیم او نقص در بیان صحت است پس از  
 بعضی از آنها خبر دادن و هر یک که خواهد که در ذکر این عقبات مانده  
 است و حقیقت سلوک و تکیه آن نغمه در نفس در است رایت  
 ایمان که بیس احکام این فقه جوارح و فقه نفس است و بعد از  
 این فقه و نفس در است رایت کبر الیه و غیره  
 عقبات و منازل در این مراحل مندرج است و لکن سلوک  
 مراحل در طریقی را و مسافرت در این عوالم موقوف است  
 با هر چند در بعضی آنها بتزلزل نتوانست رسید بلکه قدم در  
 راه نتوانست نهاد و در بعضی بقیه و در بعضی بطلب بانها منوط  
 است و عذر است آنها در رسیدن بتزلزل بیکدیگر مروط و تفرق  
 از منازل راه و عقبات نفس و خطرات سفر در این مقام  
 که حاصل و چنانچه ذکر آنها لازم باشد ذکر اهل جوارح علی  
 بعضی و در فقه جوارح است نیز باید که وجه آنها نیز در منازل راه سفر  
 بدن هم ذکر شود پس که نقطه آنها این راه خطرناک طریقی  
 و طایب بقصد برسد و در این امر است که طایب بقصد

حکم بهای و ایمان صفت رسیده نظر چه که بر او است تحصیل علم حکما  
 ایمان است بطریقیکه مذکور شد طلب العلم فرض است کما علم و مسئله  
 بان دال است و نکته این علم خارج و قابل بهر مجامع او بجز  
 محدودیت نیز باید حکم و بعد از آن از همه عالمی بجز  
 جوارح غیر الطریق و لم یزده استیر الله بعد از این علم هر چند  
 اوضح به اثر این اگر در جوارح است پس از فقه احکام از نیز باید  
 با وجود همگان شرف پس استخراج آنها از کلام است و از تعلیه  
 نفس و غیره و مجمل علم ضرورت که کار علم امر است و در  
 علم مندرج است و آنچه این خارج باشد بطریق علم نفس معلوم میشود  
 آوردن ماضی علم و فعلیت مهمل در بدو اگر غیر لازم بلکه بتدریج  
 ضرورت باید بظهور آورد و در این از ضرورت سلوک است که طایب  
 هنوز در مقام سیر و حرکت نیست و همچنین از راه را بر او آورده  
 بحدود از غنایت ربانیه طبیعی و آغاز سفر کند و کلام این با هر  
 بسیار منوط است اول ترک عادت در نوم و تقاضات و متداوله  
 که این از مانع و راه خرد عاقلانه شرفسته بایرون العادت عاقلانه



۱۲۰  
 له مسیح و له یهو و له مجوس و له انصار را چنگه کریمه لایق قول  
 فی الله لوسته لدهم بانی طمس است بر طایب باید است از طایفه  
 عادات بر دشته تابع اصلاح حق کرده و اجتناب از ملامت  
 از هر عالم قدر سو و از جنتاب از ملامت اینها از دلدار  
 اولی داند و توبه هر مرتبه جهلا بکریست مهی است فقط  
 و داناتوبه از مناصب و دوزب بر سر از فروتنی فقه ایمان جوایح است  
 و ساکن و مجاهد سو از دوزخ هم عزیم و بایه در عزیم چنانچه عالم  
 باشد که در زنجار است سیف و سنان و نفاذ به طاعت و شجاعت  
 مغرورند از و جهتم مخالف و جهتم راجع نده سیم  
 رفیق و مدد او چه نفس سوار بر تخت باری که ملک یکده شک و در زنجار  
 سترجریکود چنگه در صریح عیبه الغرر مستقیم که است و در روستا  
 عیبه الملک غایب است از لوط عیبه الله که العلم فیلد البوا  
 العلم و وزیر و العطر که جزوده و الرفق اخوه و ابو جعفر از هو  
 که فی العلم منین فاقیلوا فی رفیق و در صریح صفوی بحر است  
 که لا یکریر الی انکم العیبه جهاد و فایکم و ثبات دهر آتارا

[illegible]







۱۲ نیست و عبارت است از ظاهر حق در بر مرکب حق و غیر  
 و قطع طبع از خرافات و نیرتیه بلکه خردیه بلکه از حق بجهت سوچ بود  
 بلکه باید در اواخر حال هر بافتقا نیست که در جبهه از نزد که گشته  
 که تا تریه های آن ندارد پس باید در این مرحله مالک چشم از  
 دیدن و دیدن در رسیدن و رسیدن و رسیدن و رسیدن و رسیدن و رسیدن  
 بلکه شرط ملوک در محبت که است که محراب سو نیز فلاشر چه نیز  
 سر را با محبت به و قطع طبع در نزد ملوک عبارت از از مرحله به  
 ۱۳ است و آن در هر قسم است اما تفاوت در خاص مطلق هر عبارت  
 است از حفظ آن از زاید بقدر ضرورت کلام با ناس و اکتفا  
 خرد در بافترا لیکن در هر قسم مالک سو در سه اوقات ملوک که مطلق لازم  
 است و بجهت در خیار دارد به شانه با ناس به بجهت در صورت اگر  
 خرد انما شیفتا انفس و از به عیبه است شانه العجیب و غیر رضا  
 رب العالمین و بر این اقدار الدنیا و در صورت بر نظر است  
 بایست از ادب حکم و آن دلیل ماکل خیر مایه به بجهت در هر حال  
 در هر مکتفه تا خود بصحت معکوس اند و در عبارت به  
 از حفظ آن از کلام با ناس بلکه جوارح مطلق و در از شرط  
 ندانم به در از در صورت کلام به در از در جلد ملک ضرورت  
 اگر چه خرد به در صورت تعیین در هر ایت با عذر امکان  
 ذکر سو اوقات ستر به ترا بیع در عطفی آنها از چهار چیز است

۱۴ نیست و عبارت است از ظاهر حق در بر مرکب حق و غیر  
 و قطع طبع از خرافات و نیرتیه بلکه خردیه بلکه از حق بجهت سوچ بود  
 بلکه باید در اواخر حال هر بافتقا نیست که در جبهه از نزد که گشته  
 که تا تریه های آن ندارد پس باید در این مرحله مالک چشم از  
 دیدن و دیدن در رسیدن و رسیدن و رسیدن و رسیدن و رسیدن و رسیدن  
 بلکه شرط ملوک در محبت که است که محراب سو نیز فلاشر چه نیز  
 سر را با محبت به و قطع طبع در نزد ملوک عبارت از از مرحله به  
 ۱۳ است و آن در هر قسم است اما تفاوت در خاص مطلق هر عبارت  
 است از حفظ آن از زاید بقدر ضرورت کلام با ناس و اکتفا  
 خرد در بافترا لیکن در هر قسم مالک سو در سه اوقات ملوک که مطلق لازم  
 است و بجهت در خیار دارد به شانه با ناس به بجهت در صورت اگر  
 خرد انما شیفتا انفس و از به عیبه است شانه العجیب و غیر رضا  
 رب العالمین و بر این اقدار الدنیا و در صورت بر نظر است  
 بایست از ادب حکم و آن دلیل ماکل خیر مایه به بجهت در هر حال  
 در هر مکتفه تا خود بصحت معکوس اند و در عبارت به  
 از حفظ آن از کلام با ناس بلکه جوارح مطلق و در از شرط  
 ندانم به در از در صورت کلام به در از در جلد ملک ضرورت  
 اگر چه خرد به در صورت تعیین در هر ایت با عذر امکان  
 ذکر سو اوقات ستر به ترا بیع در عطفی آنها از چهار چیز است











و مجامع و کسان دست نه در دهنها مجامع باید تا به هر صفت ظاهر شود  
 چه به هر صفت را از باب سبک و صفت فائده و ذکر باشد به صفت مجرب  
 و نظیر بهیچ از دقت و صفت مجرب بود که چشم از غیر بازمه بسته  
 شود چه مجرب به غیر است و از غیر است و اینکه چشم که او را دیده ندارد  
 که یکی بر پایه بسته و در دیده که از هر دو در چشم شود و اگر سوخته که  
 گوشت که در گردن بدل در او میگردند و بنا به استهزا به مظهر جان  
 اقتضای رابط زنده که نه سر جوید و نه کلاه نشسته که بفرمان  
 بلیس که اگر نی در یکو بفرمان در بلیس حاکم از حق نقیض که فائده  
 ایضا است و میسر که مجرب به بخت و راه در کسر سکه از مجرب است و در نزد  
 و در این صفت که در دهن است و چشم و مجرب است و معنی که مادر مجرب  
 مجرب است و این صفت نه با لجه است و نه در حق سکه و نظیر ظاهر در مجرب  
 شروع در ذکر غیر که به نظیر ظاهر بر دهن منزل است از هر دو صفت که در مجرب  
 قدر از هر منزل مجرب که فائده نیست بلکه فائده است از زمین درش و تقیید  
 ۴ و کیف تر است بهیچ تر است و اما ظاهر آنها با لجه است به یک نوع از آنکه  
 در نظیر ظاهر مجرب است و این است که غرض این ذکر باشد که در حق شیطان فائده  
 که که خواسته غیر از او مجرب را نه و مجرب سوخته نه با یک صفت مجرب  
 جاه او به غرض و صفت او به به به غرض و تحریف و تهدید غیر از او

مخفی  
 مجرب است و در حق شیطان

باج از آن است که در غایت شغف نظیر ظاهر را که هر صفت مجرب که دفع  
 به صفت شغف است و دفع از آنکه بر دهن است که بفرمان ۴ و لجه است و در حق  
 از صفت طایفه است و نظیر ظاهر که در دهن است و نظیر ظاهر که در دهن است  
 ۱ و در تقدیم مبتدع و از شدت این است که ایضا است و در نظیر ظاهر که در دهن است  
 ۴ به تزک بر دهن را به صفت نظیر طایفه رتیب است که ابتدا که تزک به  
 از محرمات صحت است که مجرب در دهن است و این است که در حق شیطان  
 به صفت طایفه که در دهن است و این است که در حق شیطان  
 و معنی در حق طایفه و طایفه تزک به به تزک به صفت مجرب ۴ و در حق شیطان  
 و بهیچ است از زمین یا بیشتر و در حق شیطان است و بهیچ است  
 اظهاری و تعیین صفت و وقت از باب ذکر است و ذکر فائده است  
 صفت است بعد از مجرب و صفت نظیر ظاهر از حق شیطان و مجرب از حق شیطان  
 با صفت صفت و پس از دهن است به صفت به صفت به صفت به صفت  
 بعقب صفت به صفت است در جانب دیگر و با لجه است و بهیچ  
 در حق طایفه غفلت از دهن است و بهیچ صفت است و در حق شیطان  
 و اگر طایفه را در دهن که در دهن است و بهیچ صفت است و در حق شیطان  
 ذکر و نهایت ذکر و در نظیر ظاهر است و فائده است و فائده است  
 که در حق طایفه است و بهیچ صفت است و بهیچ صفت است و بهیچ صفت است  
 س از دهن از تزک به صفت مجرب که در دهن است و بهیچ صفت است و بهیچ صفت است







۷۸  
 با آنها دستمالی از خایت و نواز خایت آن در در خطی در در  
 او تا نزدیک دوازده که بجهت قصد سبزه یا تقصیر او در بعضی از  
 سابقه معزده می باشد و آثارش در او ظهور تمام بهر خیره و از زانوار  
 سایر سطرغانها با یک بعضی در یک جمع آید و تعطیل دیگر جمع  
 در مرغونیت و بهر اینها فته به قاصدا جمع آید بهر سطرغان  
 در حب در جای رسد آثارش را می بیند و در دوازده دفعه تکلیف  
 دوازده صبر شود و بهر سطرغان که با عدد مرغونیت هر یک در  
 و خوف بهر و تعطیل بهر سطرغان که غرض از آن است سطرغان سوخته و خمر  
 هزار و دوازده را نیت آن یا ظهور در یک یا دو و جمع یک را می بیند  
 آنکه صعبه یک را جمع ذکر گیرد اگر در عظم بهر سطرغان ذکر کرد و بعد از  
 طریقه که را نیت دارد و سطرغان ذکر خود را در آن نیت آید از  
 از دوازده صغیره باشد و در ملائت ذکر صغیر تر بتبیین صغیره  
 هر یک که ذکر کرد در دوازده و در دوازده و در دوازده و در دوازده  
 بقابر و نقب و در یک از آنها اثبات و ثبت در دوازده از آنها جمع و تبیین  
 و در دوازده و در دوازده و در دوازده و در دوازده و در دوازده  
 هر یک که ذکر کرد در دوازده و در دوازده و در دوازده و در دوازده  
 جمع اثبات به قاصدا جمع آید و در دوازده و در دوازده و در دوازده

۷۹  
در هر فصلی که بیان شود در هر باب و اثبات بر حسب مقدم است  
۱ خیار قاهر یعنی کمتر ۳ خیار قاهر یعنی ثبات ۲ خیار قاهر  
یعنی ۵ خیار نفس یعنی ثبات ۶ خیار نفس یعنی کمتر ۲ خیار  
نفس یعنی ثبات ۷ خیار نفس یعنی کمتر ۹ خیار نفس یعنی کمتر  
قاهر پس از هر دو در باب سابقه بان عتدای است و هم  
شتر و در بعضی باید انتهای بیضا بقب شود و اگر ابتدا بر زبان شود  
بسیار خوب است بلکه در بعضی از کلمات و در بعضی از کلمات و در بعضی از کلمات  
بجز آنکه مسلم است که باید درجه عدد و درجه تر و قوی و کعب باشد  
که سبک قدری در علم و عدد و کثرت و قوت و بعضی از کلمات و در بعضی از کلمات  
و کعب و تیر و در هر باب مسلم است و در کلمات و در کلمات و در کلمات  
یا اگر یا عظم نه بر دوازده حد خط است و کلمات و در کلمات و در کلمات  
مکرر است و بسیار و در کلمات و در کلمات و در کلمات و در کلمات  
نیز بماند که است و سبک و در کلمات و در کلمات و در کلمات و در کلمات  
بهر در دیگر که متناوب و در کلمات و در کلمات و در کلمات و در کلمات  
شروع کند و ۹ بیخ خود که در کلمات و در کلمات و در کلمات و در کلمات  
از بعضی حرف و در کلمات و در کلمات و در کلمات و در کلمات و در کلمات  
کند و در کلمات و در کلمات و در کلمات و در کلمات و در کلمات و در کلمات  
الو و اگر بیضی و در کلمات و در کلمات و در کلمات و در کلمات و در کلمات و در کلمات







